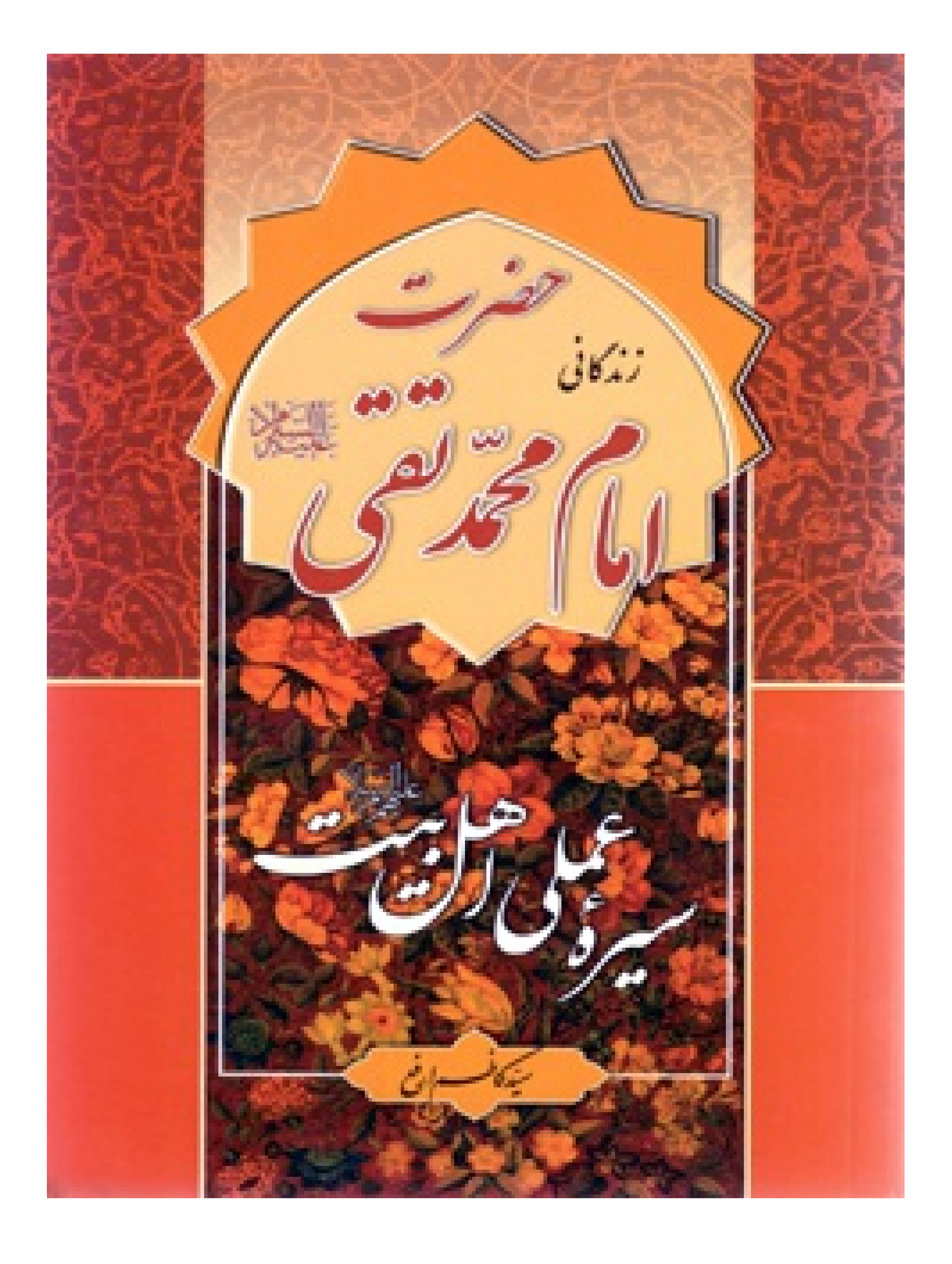

زندگانی
حضرت
امام محمد تقی علیه السلام
سیره عملی اهل بیت علیهم السلام


بسم الله الرحمن الرحیم

# سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام


نویسنده:

کاظم ارفع



ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست ----- ۵
سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام محمدتقی جواد علیه السلام ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
اشاره ----- ۶
امام محمد تقی جوادالائمه ----- ۹
سیره ی عملی امام ----- ۱۱
مناظرات امام ----- ۲۷
شاگردان ممتاز امام ----- ۳۲
بزنطی: احمد بن أبی نصر ----- ۳۲
علی بن مهزیار ----- ۳۳
فضل بن شاذان ----- ۳۴
کلمات حکمت آمیز ----- ۳۵
شهادت امام ----- ۳۸
درباره مرکز ----- ۴۲

# سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام محمدتقی جواد علیه السلام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : امام محمدتقی جواد علیه السلام/ تالیف کاظم ارفع.

مشخصات نشر : تهران: نشر تربت: فیض کاشانی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۳۶ ص.

فروست : سیره عملی اهل بیت علیهم السلام؛ ۱۱.

شابک : ۱۸۰۰ریال: ۹۶۴-۷۳۵۱-۰۹-۷

یادداشت : کتاب حاضر در سال ۱۳۷۲ تحت عنوان" امام محمدتقی جواد(ع ")و در سال ۱۳۷۴ تحت عنوان" حضرت امام محمدتقی(ع ")توسط فیض منتشر شده است.

یادداشت : عنوان روی جلد: حضرت امام محمدتقی علیه السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : حضرت امام محمدتقی علیه السلام.

عنوان دیگر : حضرت امام محمدتقی علیه السلام.

عنوان دیگر : امام محمدتقی جواد(ع).

موضوع : محمدبن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق.

رده بندی کنگره : BP۴۸/الف۴الف ۸ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۹۴۸۵

ص: ۱

## اشاره

ص : ۲

ص : ۳

ص : ۴

## امام محمد تقی جوادالائمه

ص : ۵

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه می فرماید: «و مضـی الرضا علی بن موسـی علیه السـلام و لم یترک ولدا نعلمه الا ابنه الامام بعده ابا جعفر محمـد بن علی علیه السـلام» حضـرت رضا علیه السـلام رحلت فرمود و فرزنـدی نـداشت که ما مطلع باشـیم مگر پسـرش، امام بعـدش أبا جعفر محمـد بن علی (جوادالائمه) علیه السـلام.(۱) کلیم بن عمران می گویـد به امـام رضـا علیه السـلام عرض کردم دعا کنید که خداوند به شـما فرزندی عنایت فرماید. امام در پاسخ می فرمود: «انما ارزق ولدا واحدا و هو یرثنی» خداوند تنها یک فرزند به من عطا می کند که وارث من و امام پس از من خواهد بود. وقتی حضرت جواد علیه السلام متولد شد امام علیه السلام به اصحاب خویش فرمود: کسـی برای من به دنیا آمـد که شبیه موسـی بن عمران گشاینـده دریاهاست و شبیه عیسـی بن مریم که مادری مقدس داشت او نیز مادری طاهره و مطهره دارد.(۲)

---

۱- ارشاد مفید، ص ۲۹۶.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۱۵.

ص : ۶

اسامی و القاب حضرت عبارت است از: محمد، تقی، جواد، ابوجعفر، مختار، منتخب، مرتضی، قانع، عالم. نام مادرش سبیکه و امام رضا علیه السلام او را خیزران صدا می زد و ریحانه هم به او می گفتند، او از خاندان ماریه قبطیه همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و در فضایل اخلاقی از برترین زنان عصر خویش بود، پیامبر به ماریه خطاب می کرد «خیرهالاماء» بهترین کنیزان.(۱) حکیمه خواهر حضرت رضا علیه السلام می گوید: در هنگام ولادت حضرت جواد علیه السلام برادرم از من خواست در کنار خیزران بمانم درست روز سوم ولادت حضرت جواد علیه السلام بود که مشاهده کردم چشمانش را گشود و به چپ و راست خود نگریست و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله».(۲) من با دیدن چنین منظره ای از جا کنده شدم خود را به برادر رساندم و آنچه دیده بودم برای او گفتم. امام رضا علیه السلام فرمود: «یا حکیمه ما ترون من عجائبه اکبر» ای حکیمه بعد از این بیشتر از آنچه تا کنون دیده اید شگفتیهایی از او خواهید دید.(۳) در آن هنگام که مولود را به دست مبارک امام رضا علیه السلام دادند فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم علی شیعتنا برکه منه». این مولودی است که برای شیعه مولودی مبارکتر از او به دنیا نیامده است.(۴)

## سیره ی عملی امام

---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۳۹۴.

۳- مناقب، ج ۴، ص ۳۹۴.

۴- ارشاد مفید، ص ۲۹۹.

ص : ۷

مردی به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شد در حالیکه خیلی شاد و سر حال بود. امام علت شادمانی را از او پرسید. عرض کرد ای پسر رسول خدا از پدرت شنیدم که می فرمود: شایسته ترین روزی که انسان باید شادمان باشد روزی است که او را صدقات و نیکی به نفع به برادران دینی از جانب پروردگار نصیب شده باشد. امروز ده نفر از برادران دینی ام بر من وارد شدند همه بی بضاعت و گرفتار، آنها را پذیرایی کردم و به هر یک مقداری کمک نمودم از این جهت خوشحال هستم. امام علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند که ترا این شادمانی شایسته است به شرط اینکه آن عمل را نابود نکرده باشی و یا بعد از این نابود نکنی. عرض کرد چگونه از بین ببرم با اینکه از شیعیان خالص شما می باشم. فرمود: هم اکنون نابود کردی. پرسید با چه خبر؟ فرمود: این آیه را بخوان «و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی» صدقه های خود را با منت نهادن و آزار کردن باطل نکنید. عرض کرد من به آنهایی که کمک کردم نه منت گذاردم و نه آزاری رساندم. فرمود: منظور هر نوع اذیتی است، در نظر تو آزردن آنهایی که کمک کرده ای مهمتر است یا آزردن فرشتگانی که مأمور تو هستند و یا آزردن ما؟! جواب داد آزردن شما و فرشتگان. امام فرمود: براستی مرا آزردی و صدقه ی خود را باطل کردی! پرسید: با چه کاری؟ فرمود: با همین سخنت که گفتی چگونه باطل کنم در حالیکه از شیعیان خالص شمایم. آیا می دانی شیعه ی خالص ما کیست؟ با تعجب گفت: نه، فرمود: سلمان،

ص : ۸

ابوذر، مقداد و عمار، تو خود را با چنین اشخاص برابر دانستی آیا با این سخن فرشتگان و ما را نیازردی؟ عرض کرد: استغفرالله و اتوب الیه ای پسر رسول خدا پس چه بگویم؟ فرمود: بگو من از دوستان شمایم و دشمن دشمنانتان و دوست دوستانتان هستم. عرض کرد: همین را می گویم و همینطور نیز هستم و از آنچه گفتم که به واسطه ی نپسندیدن خدا مورد پسند شما و فرشتگان نیز نبود توبه کردم. امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون ثوابهای از بین رفته ی صدقه ات بازگشت نمود(۱). علی بن جریر می گوید: در محضر حضرت جواد علیه السلام بودم، گوسفندی از خانه ی امام علیه السلام گم شده بود، یکی از همسایگان را به اتهام دزدی گوسفند نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما او را رها کنید گوسفند را او ندزدیده هم اکنون گوسفند در فلان خانه است بروید گوسفند را بگیرید. به همان خانه ای که امام فرموده بود رفتند و گوسفند را یافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدی دستگیر کرده و کتک زدند و لباسش را پاره کردند، اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است. او را نزد امام علیه السلام آوردند، فرمود: وای بر شما بر این شخص ستم کردید، گوسفند، خودش به خانه ی او وارد شده و او اطلاعی نداشته است. آنگاه حضرت جواد علیه السلام از او دلجویی کرد و مبلغی برای تهیه لباس به او عنایت نمود.(۲) موسی بن ابوالقاسم می گوید به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم که من تصمیم دارم که از طرف شما و پدرت طواف کعبه نمایم ولی بعضی می گویند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست. امام علیه السلام فرمود: بلکه

---

۱- کلمه ی طیبه، ص ۲۶۴.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۴۷.

ص : ۹

طواف کن و هر چه می توانی این کار را انجام بده و جایز است. موسی می گوید: پس از سه سال بار دیگر به محضر آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم که مولای من چند سال پیش از شما اجازه گرفتم تا برای شما طواف کنم، بر دلم چیزی گذشت و عمل کردم. امام فرمود: چه گذشت؟ عرض کردم یک روز را اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دادم. (در این بین حضرت جواد تا اسم پیامبر را شنید سه مرتبه فرمود: (صلی الله علی رسول الله). روز دیگر برای امیرالمؤمنین علیه السلام و روز بعد امام حسن و بعد امام حسین تا دهمین روز که برای شما طواف کردم. در ادامه صحبت عرض کردم ای آقای من ولایت این بزرگواران را دین خود قرار داده ام. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام متدین به دینی شدی که خداوند غیر آن را از بندگانش نمی پذیرد. عرض کردم گاهی برای مادرت فاطمه صلوات الله علیها طواف کردم و گاهی موفق نشدم. به من پاسخ فرمود: این کار را زیاد انجام بده که انشاءالله از بهترین اعمال و کارهایی است که انجام می دهی.(۱) علی بن ابراهیم از پدرش نقل می کند که پس از شهادت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام به حج مشرف شده و به محضر أبی جعفر جوادالائمه شرفیاب شدم، عده ی زیادی از شیعیان برای دیدار آن بزرگوار آمده بودند، در این بین عموی حضرت عبدالله بن موسی که پیرمردی با محاسن سفید بود و لباس خشن به تن داشت و اثر سجده بر پیشانی اش نقش بسته بود وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست. ناگاه درب حجره باز شد امام علیه السلام در حالیکه لباس وزین بر تن و عبایی زیبا بر دوش و کفشی سفید و نو بر پا داشت قدم بر محفل گذاشت. عبدالله از جا برخاست از

---

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۳

ص : ۱۰

امام علیه السلام استقبال کرد و بین دو دیده اش را بوسه زد و همه حاضرین به احترام آن حضرت ایستادند. امام بر کرسی نشست، مردم به هم نگاه می کردند و از کمی سن آن شریف در شگفت بودند. یکی از افراد مجلس روی به عموی حضرت کرد و گفت: خداوند ترا اصلاح کند نظرت درباره ی کسی که با چهارپایی آمیزش کرده است چه می باشد؟ او پاسخ داد دست راستش را قطع کنند و حد زنا را که چند ضربه شلاق است به او بزنند!! امام جواد علیه السلام در حالی که خشمناک شده و نگاهی به عمو کرد و فرمود: ای عمو از خدا بترس از خدا بترس این خیلی سخت و مشکل است که فردای قیامت در محضر پروردگار حاضر شوی و از تو بپرسند چرا چیزی را که به آن علم نداشتی درباره اش فتوی دادی! عموی حضرت عرض کرد آقای من مگر پدرت صلوات الله علیه اینگونه حکم نکرده بود؟ امام علیه السلام فرمود: مردی از پدرم سؤال کرد که شخصی قبری را شکافته و زنی را از آن خارج کرده و با آن آمیزش نموده است. پدرم فرمود: به خاطر نبش قبر دستش را قطع کنند و به خاطر آمیزش حد زنا را بر او بزنند زیرا که حرمت آمیزش با مرده همانند حرمت آمیزش با زنده است. در اینجا عموی حضرت عبدالله بن موسی گفت: درست فرمودی ای آقای من و من استغفار می کنم. جمعی که در آن مجلس بودند همگی شگفت زده شدند و پی در پی از امام علیه السلام سؤال کردند و جواب گرفتند.(۱) یک بار مأمون عازم شکار شد در بین راه به عده ای نوجوان برخورد

---

۱- اختصاص، ص ۱۰۲.

ص : ۱۱

کرد که تـا چشـمشان به مـأمون و کـاروانش افتاد همگی فرار کردنـد ولی حضـرت جواد که سـنش در حـدود پانزده سال بود از جا حرکت نکرد و به جـای خود ایسـتاد. وقتی مـأمون دیـد همه بچه هـا از ترس او پراکنـده شـده انـد ولی یـک نوجوان سـر جای خود ایستاده با تعجب گفت: ای جوان چرا تو هم مثل همه بچه ها فرار نکردی؟ امام علیه السلام فورا جواب داد: برای چه بروم، راه را که تنگ نکردم که کنار بروم تا برای تو باز شود، جرمی هم مرتکب نشدم که وحشت داشته باشم. و این گمان را هم دارم که تو کسی را که گناهی نداشته باشـد آسـیبی نمی رسانی. کلمات امام و چهره ی جـذابش مأمون را حیرت زده کرده پرسـید: اسم تو چیست؟ فرمود: محمـد. گفت: پسر چه کسـی هستی؟ فرمود: فرزنـد علی بن موسـی الرضا علیه السـلام هسـتم. گفت: واقعا تو باید فرزند آن حضرت باشی.(۱) امام علیه السـلام بعـد از شـهادت پدر بزرگوارش در مسـجد رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم به منبر رفت و چنین فرمود: منم محمـد فرزنـد علی الرضـا، منم جوادالائمه، منم آگاه به انسابی که در صـلبهای مردم است. منم آشـنای به اسـرار و ظاهرتان، خداوند تبارک و تعالی علم اولین و آخرین را به ما داده است و اگر نبود مخالفت اهل باطل و دولت اهل ضلالت هر آینه می گفتم چیزهایی را که اولین و آخرین را به شـگفتی وادارم. در این هنگام امام علیه السـلام دست بر دهان شریف خود گذاشت و به خود خطاب کرد و فرمود: «یا محمد أصمت کما صمت آباؤك من قبل»

---

۱- بحار، ج ۵۰. ص ۹۱ و ۱۰۸.

ص : ۱۲

ای محمد ساکت باش و لب فروبند همانطور که پدرانت لب فرو بستند.(۱)

احمـد بن حدیـد می گویـد: با گروهی برای انجام مراسم حـج می رفتیم، راهزنان راه بر ما بسـتند و اموالمان را بردند. وقتی به مدینه رسـیدیم حضـرت جواد علیه السـلام را در کوچه ای ملاقات کردم و به منزل آن گرامی رفتم و داستان را به عرض امام رساندم. امام علیه السـلام فرمان داد لباسـی و پولی برایم آوردند و فرمود: پول را میان همسفران خویش به همان مقدار که دزدها از آنان برده اند تقسیم کن. پس از آن که تقسیم کردم دریافتم پولی که امام عطا کرده بود درست به همان اندازه بود که دزدها برده بودند نه کمتر و نه بیشتر.(۲) محمد بن أبی العلا می گوید: از یحیی بن اکثم قاضـی شـهر سامراء (که بارها با امام جواد مناظره کرد و مطلب مهمی از علوم آل محمد علیه السـلام را از آن بزرگوار فرا گرفت) شـنیدم که می گفت: روزی نزدیک قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امام جواد علیه السـلام را دیـدم با او در مسائل مختلفی بحث کردم و همه را پاسـخ داد. گفتم به خدا سوگند می خواهم چیزی از شـما بپرسم ولی شرم دارم، امام علیه السلام فرمود: «انا اخبرک قبل ان تسألنی، تسألنی عن الامام» من پاسخ را بدون آنکه پرسشت را به زبان آوری می گویم: تو می خواهی بپرسـی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا قسم پرسـشم همین است. فرمود: امام منم. گفتم: نشانه ای بر این ادعا داریـد؟ «فکان فی یـده عصا فنطقت فقالت: انه مولای امام هذا الزمان و هو الحجه. در این هنگام عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن آمد و گفت:

---

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۹۱ و ۱۰۸

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.

ص : ۱۳

او مولای من و امام این زمان و حجت خـدا است.(۱) «اگر کسـی از این معجزه امام در شگفت شد به داستان عصای موسی و اعجاز او به قرآن مراجعه نماید». عمران بن محمد اشعری می گوید: به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم پس از انجام کارهایم به امام عرض کردم که خانمی به نام ام الحسن به شـما سـلام رساند و خواهش کرد یکی از لباسـهایتان را برای آنکه کفن خود کند به او عنایت نمایید. امام علیه السـلام فرمود: او از این کار بی نیاز شد. من بازگشتم و نفهمیدم منظور امام از این سخن چه بوده تا آنکه خبر رسـید ام الحسن سـیزده یـا چهـارده روز پیش از آن هنگـام که من خـدمت امـام بودم فوت کرده است.(۲) محمد بن سـهل می گوید: ساکن مکه شده بودم، یک بار به مدینه سـفر کردم و به خدمت امام جواد علیه السـلام رفتم. می خواستم از امام لباسی تقاضا کنم اما تا وقت خـداحافظی نشـد که خواهش خود را بگویم با خود فکر کردم که توسط نامه از حضـرت تقاضا کنم و همین کار را کردم و بعـد به مسـجد رسول خـدا صـلی الله علیه و اله و سـلم رفتم و بـا خود قرار گذاشـتم که دو رکعت نماز بخوانم و صـد بار از خدای متعال خیر و صـلاح بطلبم اگر به قلبم الهام شد که نامه را برای امام بفرستم می فرستم و گر نه نامه را پاره کنم. چنان کردم و به قلبم گذشت که نامه را نفرستم، نامه را پاره کردم و به سوی مکه رهسپار شدم. در این حال شخصی را دیدم دستمالی در دست و لباسـی در آن دارد و میان کاروان مرا می جوید، به من رسید و گفت: مولایت این لباس را برایت فرستاده است، وقتی دستمال را باز کردم دیدم دو دست لباس است. شخصی به نام احمد بن محمد می گوید قضای الهی سبب شد که بعد از

---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۴۳.

ص : ۱۴

فوت محمد بن سهل من او را با این لباسها کفن کردم.(۱) محمد بن ریان می گوید: مأمون تلاش می کرد که امام جواد علیه السلام را هماننـد خود اهل دنیا کنـد و به لهو و فسوق مایل سازد ولی موفق نشد تا اینکه تصـمیم گرفت دخترش را به خانه ی آن حضـرت بفرستد و زفاف واقع شود. دستور داد صد کنیزی که از همه کنیزان زیباتر بودند هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد به این هیأت او را استقبال کنند. کنیزان به آن دستورالعمل رفتار نمودند ولی حضـرت جواد کوچکترین اعتنایی به آنها نکرد. مـأمون وقتی از این نیرنـگ مـأیوس شـد مردی به نام مخارق آوازه خوان را طلبیـد که ساز می زد و آواز می خوانـد و ریش بلنـدی داشت. مخارق به مأمون اطمینان داد که من حتما امام جواد علیه السـلام را به عیش و طرب خواهم کشانـد و مایل به دنیایش خواهم نمود. مخارق مقابل امام علیه السلام نشست و آواز خود را بلند کرد به طوری که همه اهل خانه دور او جمع شدند و بعد شروع کرد به نواختن! یک ساعت چنین کرد ولی دیـد حضـرت جواد علیه السـلام هیـچ توجهی به او نـدارد حتی سـر خود را بلند نکرده که به طرف راسـت و چپ بنگرد. پس از آنکه مخـارق دست از خوانـدن و نـواختن برداشت امـام علیه السـلام سـر مبـارک را بلنـد کرد و فرمود: «اتق الله یا ذاالعثنون، قال: فسـقط المضـراب من یده و العود فلم ینتفع بیده الی ان مات» از خدا بترس ای مرد ریش بلند. راوی می گوید تا امام علیه السـلام این فرمایش را نمودند وسایل ساز و آواز دست مخارق افتاد و دیگر تا هنگام مرگ نتوانست از دسـت خود برای اجرای موسیقی استفاده کند.(۲)

---

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.

۲- مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۶

ص : ۱۵

زکریا بن آدم می گوید: یکبار در محضر امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام در سن چهارسالکی بود. مشاهده کردم که این آقازاده دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به طرف آسمان بلند نمود و مدتی فکر کرد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد برای چه اینقدر فکر می کنی؟ عرض کرد فکرم درباره ی آن چیزی است که با مادرم فاطمه علیهاالسلام بجا آوردند. «اما والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لاذرینهما ثم لانفسفنما فی الیم نسفا» قسم به خدا که آن دو را از قبر بیرون می کشم و آتش می زنم و خاکسترشان را به دریا می ریزم. امام رضا علیه السلام او را در آغوش گرفت و ما بین دیدگانش را بوسید و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد تویی شایسته از برای امامت.(۱) علی بن حسان واسطی می گوید تعدادی اسباب بازی همراه برداشتم و گفتم چون امام خردسال است آنها را برای آن حضرت هدیه می برم خدمت آن گرامی شرفیاب شدم و مردم مسائل خود را می پرسیدند و او پاسخ می داد چون پرسشهایشان پایان یافت و رفتند، امام علیه السلام برخاست و رفت، و من نیز به دنبال او رفتم و به وسیله ی خادمش اجازه ی ملاقات گرفتم و داخل شدم. سلام کردم جواب سلام دادند اما ناراحت به نظر می رسیدند و به من نیز اجازه نشستن ندادند، پیش رفتم و اسباب بازیها را نزد او نهادم، خشمگین به من نگاه کرد و اسباب بازیها را به چپ و راست پرتاپ نمود و فرمود: «ما لهذا خلقنی الله ما انا و اللعب». خدا مرا برای بازی نیافریده است، مرا با بازی چکار! من اسباب بازیها را برداشتم و از آن بزرگوار طلب بخشش کردم و او پذیرفت و مرا عفو کرد و بیرون آمدم.(۲)

---

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲- دلائل الامامه، ص ۲۱۲.

ص : ۱۶

مأمون امام جواد علیه السـلام را به بغداد آورد ولی امام علیه السـلام در بغداد نماند و به مدینه بازگشت. به هنگام بازگشت گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی امام را تا خارج شـهر بدرقه کردند، هنگام نماز مغرب به محلی که مسجدی قدیمی داشت رسیدند، امام به آن مسـجد رفت تا نماز مغرب بگزارد، در صحن مسجد درخت سدری بود که تا آن هنگام میوه نداده بود، آن بزرگوار آبی خواست و در بن درخت وضو سـاخت، و نمـاز مغرب را به جماعت بجای آورد، و پس از آن چهار رکعت نافله خوانـد و سـجده ی شکر بجا آورد، آنگاه با مردم خداحافظی فرمود و رفت. فردای آن شب درخت به بار نشست و میوه خوبی داد، مردم از این موضوع بسـیار تعجب کردنـد! از مرحـوم شـیخ مفیـد نقـل کرده انـد که سالهـا بعـد خـود این درخت را دیـده و از میوه ی آن اسـتفاده کرده است.(۱)

حسـین مکـاری گفت: در آن ایـام که حضـرت جواد علیه السـلام در بغـداد بود و در نزد خلیفه در نهـایت جلاـلت بود. من با خودم گفتم که دیگر حضرت جواد علیه السلام به مدینه بر نخواهد گشت. چون این خیال در خاطر من گذشت دیدم آن حضرت سر بزیر افکند پس سـربلند کرد در حالیکه رنگ مبارک زرد شده بود فرمود: ای حسـین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد من بهتر است از آنچه مشاهده می کنی.(۲) علی بن أسباط مصری می گوید چشمم به جمال امام جواد علیه السـلام افتـاد در حالی که امام علیه السـلام طفل بود با دقت به سـر و پا و قامتش نگاه می کردم تا شـکل و شـمائل حضـرت را برای مردم مصـر تعریف کنم. در این موقع امام علیه السلام نشست و فرمود: «یا علی ان الله احتج فی الامامه بمثل ما احتج فی النبوه قال الله تعالی: «و

---

۱- احقاق، ج ۱۲، ص ۴۲۴.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۲۰ و ۴۸.

ص : ۱۷

آتیناه الحکم صبیا». «و لما بلغ اشده و بلغ اربعین سنه»»(۱). ای علی: خداوند در امامت نیز همانند نبوت احتجاج کرده و فرموده است. به یحیی در خردسالی نبوت دادیم - و چون به قوت رسیده و به چهل سال رسید. بنابراین جایز است که خداوند حکمت و مقام پیامبری در کودکی به کسی عنایت کند و جایز است که در سن چهل سالگی بدین مقام برساند.(۲) علی بن خالد گفت: در آن روزهایی که در سپاه در شهر سامراء بودم مطلع شدم که مردی را از شام با قید و بند آورده و در اینجا زندانی کرده اند، و می گویند مدعی پیغمبری شده است. به زندان مراجعه کردم و با زندانبانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند. او را مردی با فهم و خردمند یافتم، پرسیدم داستان تو چیست؟ گفت: در شام در محلی که می گویند سر مقدس حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام را در آنجا نصب کرده بودند عبادت می کردم، یک شب در حالیکه به ذکر خدا مشغول بودم ناگهان شخصی را جلوی خود دیدم که به من گفت: برخیز. برخاستم و به همراه او چند قدمی پیمودم، دیدم در مسجد کوفه هستم، از من پرسید: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: آری مسجد کوفه است. در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم، باز اندکی راه رفتیم، دیدم در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه هستیم، تربت پیامبر را زیارت کردیم، و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم. اندکی دیگر رفتیم، دیدم در مکه در خانه ی خدا هستم، طواف کردیم و بیرون آمدیم و اندکی دیگر پیمودیم خود را در شام در جای خود یافتم و آن شخص از نظرم پنهان شد. از آنچه دیده بودم در تعجب و شگفتی ماندم، تا یک سال گذشت و باز

---

۱- ص ۱۳ - ۱۲ و احقاف - ۱۵.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۲۰، ۴۸.

ص : ۱۸

همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد، اما این بار، وقتی می خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کند، فرمود: من «محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» هستم. این داستان را برای برخی نقل کردم و خبر آن به «محمد بن عبد الملک زیات» وزیر معتصم عباسی رسید، فرمان داد مرا در قید و بند به اینجا آوردند و زندانی سازند و به دروغ شایع کردند که من ادعای پیامبری کرده ام. (آنانکه اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند علی بن خالد می گوید: به او گفتم می خواهی ماجرای تو را به «زیات» بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست مطلع شود؟ گفت: بنویس. داستان را به «زیات» نوشتم، در پشت همان نامه ی من پاسخ داد: به او بگو کسی که یک شبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و باز گردانده است بخواهد از زندان نجاتش دهد. از این پاسخ اندوهگین شدم، و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و شکیبایی توصیه نمایم، اما دیدم زندانبانان و پاسبانان و بسیاری دیگر ناراحت و مضطربند، پرسیدم: چه شده است؟ گفتند: مردی که ادعای پیامبری داشت، دیشب از زندان بیرون رفته و نمی دانیم چگونه رفته است؟ به زمین فرو رفته و یا به آسمان پرواز کرده است؟ و هر چه جستجو کردند اثری از او به دست نیاوردند.(۱) ابوالصلت از یاران نزدیک امام رضا علیه السلام می گوید: پس از شهادت امام هشتم علیه السلام به فرمان مأمون زندانی شدم. یک سال زندانی بودم و دلتنگ

---

۱- ارشاد مفید، ص ۳۰۴.

ص : ۱۹

شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد. هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم امام جواد علیه السلام در زندان نزد من است. فرمود: ای ابوالصلت سینه ات تنگ شده است؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند. فرمود: برخیز و دست بر زنجیرهای من زد و قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، نگهبانان مرا دیدند، اما به کرامت آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند، امام چون مرا بیرون آورد فرمود: برو در امان خدا، بعد از این که هرگز مأمون را نخواهی دید و او نیز تو را نخواهد دید و همچنان شد که امام فرموده بود.(۱) محمد بن میمون می گوید در دوران کودکی حضرت جواد علیه السلام یعنی موقعی که حضرت رضا علیه السلام هنوز به خراسان نرفته بود همراه ایشان سفری به مکه نمودم. در هنگام مراجعت عرضه داشتم که من تصمیم بازگشت دارم نامه ای برای ابوجعفر محمد تقی علیه السلام بنویسید تا برای او ببرم امام رضا علیه السلام تبسمی کرد و نامه ای نوشت من آن نامه را به مدینه آوردم و در آن وقت چشمان من نابینا شده بود. خادم امام جواد علیه السلام به نام موفق آن عزیز را در حالی که در گهواره بود، آورد و من نامه را به آن حضرت دادم. امام جواد علیه السلام فرمود: موفق مهر را از نامه بردار و کاغذ را باز کن، پس از قرائت نامه فرمود: ای محمد احوال چشمت چگونه است عرض کردم ای پسر رسول خدا چشمم علیل شده و بینایی از او رفته چنانچه مشاهده می فرمایی پس حضرت دست مبارک به چشمان من کشید از برکت دست آن حضرت چشمان من شفا یافت پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم در حالی که بینا شده بودم.(۲)

---

۱- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۴۶.

ص : ۲۰

قاسم بن عبد الرحمن می گوید که من زیدی مذهب بودم یک روز در شهر بغداد گذر می کردم که دیدم مردم در حرکت و اضطرابند بعضی می دوند و بعضی بالای بلندیها می روند و بعضی ایستاده اند، پرسیدم چه خبر است گفتند ابن الرضا علیه السلام می آید گفتم به خدا سوگند که من نیز می ایستم و او را مشاهده می کنم، ناگاه دیدم که آن حضرت پیدا شد و سوار بر استری بود من با خود گفتم: «لعن الله اصحاب الامامیه» دور باشند از رحمت خدا گروه امامیه که چگونه معتقدند خداوند طاعت این جوان را واجب گردانیده است. تا این خیال در دل من گذشت. امام جواد علیه السلام روی به من کرد و فرمود: «یا قاسم بن عبدالرحمن: ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر» آیا آدمی که از جنس ماست و یگانه است و هیچکس را ندارد پیروی کنیم در نتیجه در گمراهی و آتشهای سوزان خواهیم بود؟ دوباره در دل خود گفتم که او ساحر است، این بار امام علیه السلام روی به من کرد و فرمود: «ءالقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب اشر».(۱) آیا وحی بر او القا شده است در حالیکه در میان ما بهتر و احق از او یافت می شوند نه چنین است که وحی مختص به او باشد بلکه او دروغگو است و خود پسند و متکبر می باشد. وقتی مشاهده کردم امام جواد علیه السلام از افکار و خیالات من خبر می دهد اعتقادم کامل شد و اقرار به امامت او نمودم و اعتراف کردم که او حجت خدا بر خلق خدا می باشد.(۲) قاسم بن محسن می گوید: بین مکه و مدینه سفر می کردم که مردی اعرابی و ناتوان از من تقاضای کمک کرد من هم به اندازه ی قدرتم به او کمک

---

۱- قمر - ۲۴ و ۲۵.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۷۷.

ص : ۲۱

کردم پس از چند لحظه، یک باره طوفان شدیدی در بیابان شروع شد که عمامه را از سرم برد پس از آرامش هر چه جستجو کردم آن را نیافتم به ناچار به سوی مدینه رفتم و به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم همین که چشم آن بزرگوار به من افتاد فرمود: ای اباالقاسم عمامه ات در راه گم شده بود؟ عرض کردم: آری، امام علیه السلام به یکی از غلامان خویش فرمود: عمامه ایشان را بیاور. عرض کردم ای پسر رسول خدا عمامه من چگونه نزد شما آمد؟ فرمود: «تصدقت علی اعرابی فشکره الله لک، فرد الیک عمامتک و ان الله لا یضیع اجر المحسنین» به آن اعرابی ناتوان صدقه دادی خداوند هم از تو سپاسگزاری کرد و عمامه ات را به تو برگرداند زیرا که خداوند تبارک و تعالی أجر نیکوکاران را ضایع نمی کند.(۱) شخصی به نام مطرفی می گوید: امام رضا علیه السلام از دنیا رفت در حالیکه چهارهزار درهم من از آن حضرت طلب داشتم هیچکس جز من و آن بزرگوار از این قضیه خبر نداشت. امام جواد علیه السلام پیغام فرستاد که فردا به سراغ من بیا، فردا به محضر امام علیه السلام شرفیاب شدم فرمود: امام رضا علیه السلام از دنیا رفت و تو چهارهزار درهم از او طلب داری؟ عرض کردم آری. سجاده ی خود را کنار زد و یک مشت دنانیر را در مقابل من گذاشت وقتی شمردم دیدم درست چهارهزار درهم است.(۲) بکربن صالح می گوید: داماد من برای امام جواد علیه السلام نامه نوشت که پدری دارم ناصبی و بدسرشت و بسیار لجباز و تند، از شما تقاضای دعای خیر در حق خویش دارم و می خواهم بدانم که تکلیف من با چنین پدری چیست، آیا او را رسوا کنم و یا آنکه با او مدارا نمایم؟

---

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۴۷.

۲- ارشاد مفید، ص ۳۰۶.

ص : ۲۲

امام علیه السلام پاسخ دادند که از نوشته ات مطلع شدم و آنچه را درباره ی پدرت گفتی متوجه گردیدم، برایت دعا می کنم و تو هم با پدرت مدارا کن که برای تو بهتر است تا اینکه او را رسوا کنی. پس از هر سختی راحتی هست، صابر باش که پایان کار ویژه ی اهل تقوی است. خداوند تبارک و تعالی تو را در ولایت آنهایی که مولای خویش قرار داده ای ثابت بدارد، ما و شما در ودیعه الهی هستیم و خدا ودایع و امانات خویش را ضایع نمی کند. بکربن صالح می گوید: پس از دعای امام علیه السلام قلب پدر دامادم نرم شد تا آنجا که هیچگاه ندیدم با عقاید او مخالفت نماید.(۱)

## مناظرات امام

مأمون مجلسی ترتیب داد که در یک طرف امام جواد علیه السلام نشست و یحیی بن اکثم از علماء بزرگ مخالفین اهل بیت علیهم السلام در مقابل حضرت نشست. یحیی بن اکثم به مأمون گفت: اجازه می دهید از ابوجعفر سؤالی بنمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه. یحیی به امام علیه السلام رو کرد و گفت: فدایت شوم اجازه می دهی سؤالی مطرح کنم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر می خواهی بپرس. یحیی گفت: در مورد کسی که در حال احرام شکاری را بکشد چه می فرمایید؟ امام فرمود: این مسأله صورتهای فراوانی دارد، آیا در خارج حرم بوده

---

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۵۵.

ص : ۲۳

یا در داخل حرم، از حرمت این کار اطلاع داشته یا بی اطلاع بوده، عمدا کشته یا سهوا، عبد بوده یا آزاده، صغیر بوده یا کبیر، بار اول او بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم، صید پرنده بوده یا غیر پرنده، کوچک بوده یا بزرگ، کشنده از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را دارد، در شب صید کرده یا در روز، احرام او احرام عمره بوده یا احرام حج! یحیی بن اکثم از اینکه امام که در آن هنگام تقریبا نه ساله بود، اصل سؤال او را چنین عالمانه تشریح کرد متحیر ماند و آثار عجز و شکست در چهره اش پدیدار شد و زبانش به لکنت افتاد، چنانکه همه حاضران قدرت علمی امام و شکست یحیی را دریافتند. مأمون از امام تقاضا کرد که خود پاسخ صورتهای گوناگون صید در حال احرام را بگوید، و امام پذیرفت و به تفصیل به شرح آن پرداخت. مأمون با شنیدن پاسخ، امام را بسیار تحسین کرد و تقاضا نمود این بار امام علیه السلام از یحیی بن اکثم مسأله ای بپرسد. امام رو به یحیی کرد و فرمود: آیا بپرسم؟ یحیی که شکست خورده و مرعوب عظمت علمی امام بود گفت: میل شماست فدایتان شوم. اگر بدانم پاسخ می دهم و اگر ندانم از خود شما استفاده می کنم و می آموزم. امام فرمود: بگو چگونه است که مردی در بامداد بر زنی نگاه کرد در حالی که این نگاه کردن بر او حرام بود. و هنگامی که آفتاب بالا آمد بر او حلال شد، و چون ظهر شد بر او حرام شد، و چون عصر در رسید بر او حلال شد، و چون آفتاب غروب کرد بر او حرام شد، و شب، هنگام نماز عشاء بر او حلال شد، و نیمه شب بر او حرام شد و چون صبح بر دمید بر او حلال شد! چرا چنین بود و بر چه جهت بر او حلال می شد و حرام می شد؟!

ص : ۲۴

یحیی گفت: به خدا سوگند پاسخ و چگونگی آنرا نمی دانم، اگر مایلید خودتان بیان فرمایید تا استفاده کنیم. امام فرمود: آن زن کنیز مردی بود، مرد نامحرمی در بامداد به او نگاه کرد در این حال این نگاه حرام بود، هنگامی که آفتاب بالا آمد آن کنیز را از صاحبش خرید بر او حلال شد، و چون ظهر شد کنیز را آزاد ساخت بر او حرام شد، و هنگام عصر با او ازدواج کرد بر او حلال شد، چون آفتاب غروب کرد «ظهار» نمود. (ظهار یعنی مرد به زن خود بگوید تو به من یا نسبت به من چون پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی که در این صورت باید کفاره ی ظهار را بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود). و بر او حرام شد، و شب هنگام نماز عشاء کفاره ی ظهار داد بر او حلال شد، و نیمه شب یک بار او را طلاق داد بر او حرام شد و چون صبح بر دمید رجوع کرد بر او حلال شد. مأمون شگفت زده به خویشان خود که حاضر بودند رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که اینگونه پاسخ چنین مسأله ای را بیان کند یا پاسخ مسأله ی قبلی را بداند؟ گفتند: نه به خدا سوگند.(۱) داود بن قاسم جعفری می گوید: از امام جواد علیه السلام معنای «قل هو الله احد» را پرسیدم؟ فرمود: یعنی همگی به وحدانیت و یکتایی او اتفاق دارند، مگر نشنیده ای که: «و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر لیقولن الله فانی یؤفکون».(۲) اگر از آنها بپرسی آسمانها و زمین را کی آفریده و خورشید و ماه را به خدمت گرفته است، خواهند گفت خدای یکتا، پس چرا سرگردان

---

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲- عنکبوت - ۶۱.

ص : ۲۵

می شونـد. و بعـد از این باز می گوینـد که برای خـدا شـریک و مصاحب هست! عرض کردم کلام خـدا که می فرمایـد: «لا تدرکه الابصار»(۱) چشـمها نمی توانند او را درک کنند. منظور چیست؟ فرمود: ای ابا هاشم، درک قلبها دقیقتر از درک چشـمهاست، تو با فکرت سـند و هند را درک می کنی و همینطور شهرهایی را که به آن سفر نکرده ای ولی با چشم سرت درک نمی کنی پس اوهام قلبها و افکار نمی تواننـد وجود خـدا را درک کننـد پس چگونه با چشم می توان او را دیـد. و نیز از امام علیه السـلام سؤال شـد که جـایز است به خداونـد تبارک و تعالی اطلاق شـیئی کرد؟ فرمود: بلی، ولی بایـد خداونـد را از حـد ابطال و تشبیه خارج کرد. «لیس کمثله شیی».(۲) مجلس دیگری برای منـاظره بیـن امـام علیه السـلام و یحیی بن اکثم تشـکیل شـد. یحیی گفت: نظر شـما دربـاره ی روایتی که نقل شده «جبرئیل بر رسول الله صـلی الله علیه و اله و سـلم نازل شد و گفت ای محمد خداوند عزوجل سـلام می رساند و از تو می خواهـد که از أبـابکر سؤال کنی که آیا او از من راضـی است که به درستی من از او راضـی هسـتم. امام جواد علیه السـلام فرمود: هر گاه حـدیثی نقل شـد آن را به کتاب خـدا عرضه بداریـد، هر گاه موافق بود قبول کنید و اگر مخالف بود قبول نکنید. این روایت موافـق کتـاب خـدا نیست! خداونـد می فرمایـد: «و لقـد خلقنـا الانسـان و نعلم مـا توسـوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید».(۳) ما انسان را آفریده ایم و دانیم که ضمیرش چه وسوسه ها می کند و ما از

---

۱- انعام - ۱۰۳.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۴

۳- ق - ۱۶.

ص : ۲۶

رشته سیاهرگ به او نزدیکتریم. آیا برای پروردگار رضایت أبابکر مخفی بوده تا از ضمیر او سؤال کند این عقلا محال است! یحیی بن اکثم پرسید نظر شما درباره ی این روایت چیست. مثل ابی بکر و عمر در روی زمین همانند جبرئیل و میکائیل در آسمان است. این هم باید درباره اش دقت شود زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته ای هستند که در تمام مدت عمر معصیت نکرده اند و لحظه ای از طاعت پروردگار غافل نبوده اند ولی آن دو مدتی در شرک بودند و اکثر روزهای زندگی را در شرک گذراندند. پس محال است که آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کنیم. بار دیگر سؤال کرد در روایت است که «آن دو از دو آقایان و سادات پیران اهل بهشت هستند.» فرمود: این هم منطبق با واقع نیست برای آنکه همه ی اهل بهشت جوان هستند و در میان آنها پیری وجود ندارد و این روایت را بنی امیه ساخته اند تا با روایت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ضدیت کنند که فرمود: «الحسن و الحسین علیهماالسلام سیدا شباب اهل الجنه» حسن و حسین علیهماالسلام دو آقای جوانان اهل بهشتند.(۱)

یکبار حضرت عبدالعظیم حسنی رضوان الله تعالی علیه به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای مولای من، آرزوی قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم را دارم یعنی همان کسی که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. امام علیه السلام فرمود: ما امامان همگی قائم به أمر پروردگار و هدایتگر به دین

---

۱- الغدیر، ج ۶ و احتجاج، ج ۲، ص ۱۴۶.

ص : ۲۷

حضرت حق هستیم. و لکن آن قائمی که خداوند زمین را توسط او از اهل کفر و انکار پاکیزه خواهد کرد و عدالت را در سطح گیتی می گستراند. آن کسی است که ولادتش مخفی است و از نظرها پنهان است، بردن نامش (م ح م د) حرام و همنام پیامبر می باشد. خداوند زمین را برایش آماده و هر مشکلی را برایش سهل خواهد کرد. از اطراف عالم به تعداد اصحاب جنگ بدر یعنی سیصد و سیزده نفر به او ملحق می شوند و این همان کلام خداست که می فرماید: «این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیی قدیر».(۱) هر کجا باشید خداوند تبارک و تعالی شما را جمع خواهد کرد و خداوند بر همه چیز قادر است. هنگامی که این عده از اهل اخلاص تجمع کردند خداوند فرمانش را ظاهر می سازد و بعد ده هزار نفر به اجازه پروردگار قیام می کنند آنقدر از دشمنان خدا را می کشند تا رضایت پروردگار جلب شود در اینجا حضرت عبدالعظیم علیه السلام می گوید عرض کردم ای آقای من چگونه متوجه می شوند که خداوند راضی شده است؟ فرمود: در دلشان رحم می افتد.(۲)

## شاگردان ممتاز امام

### بزنطی: احمد بن أبی نصر

او اهل کوفه، ثقه و جلیل القدر است، خدمت امام رضا علیه السلام رسید. نزد آن حضرت قدر و منزلت بسیار داشت و اختصاص تمام به حضرت جوادالائمه علیه السلام داشت. علماء بر روایات او مهر تأیید زده و او را مجتهدی

---

۱- بقره - ۱۴۸.

۲- احتجاج، ج ۲، ص ۲۵۰.

ص : ۲۸

مسلم می دانند. بزنطی می گوید که یک بار به اتفاق صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و عبدالله بن المغیره به محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب شدیم و بعد از ساعتی نشستن در محضر آن گرامی، برخاستیم که مرخص شویم. امام علیه السلام فرمود: تو بنشین، پس نشستم و آن حضرت با من به سخن گفتن مشغول شد و من نیز از آن حضرت سؤالها نمودم و جواب گرفتم تا پاسی از شب گذشت.(۱)

## علی بن مهزیار

او اهوازی و دارای مقامی بس بلند است. از نوشته های حضرت جواد علیه السلام استفاده می شود که وی قدر و منزلت خاصی نزد آن حضرت داسته است. امام علیه السلام در یکی از نوشته هایشان موجود است که ای علی بن مهزیار تو مرا شادمان کردی به آنچه بیان نمودی و همیشه مرا مسرور می نمایی خداوند تو را به بهشت مسرور سازد و راضی شود از تو به رضای من. در نوشته دیگر امام علیه السلام است که: «بسم الله الرحمن الرحیم یا علی احسن الله جزاک، و أسکنک جنته و منعک من الخزی فی الدنیا و الآخره و حشرک الله معنا». ای علی خداوند به تو جزای شایسته عنایت فرماید و در بهشتش جای دهد و تو را از زبونی دنیا و آخرت بر حذر دارد و با ما محشورت نماید. در نوشته دیگر امام جواد علیه السلام است که: «و أسأل الله ان یحفضک من بین یدک و من خلفک و فی کل حالاتک و ابشر فانی ارجوا ان یدفع الله عنک و أسأل الله ان یجعل لک الخیره» از خداوند مسئلت می جویم که تو را از همه اطراف و حالات حفظ کند و

---

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۲.

ص : ۲۹

من امیدوارم که خداوند بلایا را از تو دفع نماید و من از خداوند تقاضای خیر برایت می نمایم. نقل شده که علی بن مهزیار پدرش مسیحی بوده و اسلام اختیار کرده و او نیز چنین بوده و پس از قبول اسلام در مقام تفقه و تدبر در دین بر آمده تا آنجا که جزء راویان حدیث از امام رضا و امام جواد علیهماالسلام شده است. امام جواد علیه السلام به او وکالت در امور را تفویض فرمود همانطور که از طرف هادی علیه السلام در بعضی نواحی وکالت داشته است. امام جواد علیه السلام درباره اش فرمود: از خداوند می خواهم به مقامی برسی که در روز قیامت خلایق به مقام و منزلت تو غبطه بخورند. ناگفته نماند که این علی بن مهزیار آن علی بن ابراهیم بن مهزیار نیست که در زمان غیبت حضرت بقیهالله علیه السلام زندگی می کرده و به ملاقات آن بزرگوار نائل شده است و به احتمال قوی کسی که با امام زمان علیه السلام دیدار کرده فرزند اوست. در احوالات علی بن مهزیار نوشته اند که وقتی آفتاب طلوع می کرد سر به سجده می گذاشت و تا هزار مؤمن را دعا نمی کرد سر از سجده بر نمی داشت. پیشانیش همانند زانوی شترش پینه بسته بود. سی و سه کتاب از تألیفات علی بن مهزیار است که بعضی از آنها عبارت است از: «کتاب الوضوء، کتاب الصلوه، کتاب الزکاه، کتاب الصوم، کتاب التفسیر، کتاب المکاسب، کتاب الدعاء، کتاب فضائل المؤمنین، کتاب الزهد.» او در موطن خود اهواز مدفون و قبرش زیارتگاه اهل دل می باشد.(۱)

## فضل بن شاذان

---

۱- معجم رجال الحدیث ج ۱۲ ص ۱۹۲.

ص : ۳۰

او اهل نیشابور از اصحاب امام جواد علیه السلام از فقها و متکلمین شیعه و شیخ الطائفه و بسیار عظیم الشأن بوده است. فضل حدود صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده است که بعضی از آنها عبارت است از کتاب در اعراض و جواهر، کتاب العلل، کتاب الایمان، کتاب الرد علی الثنویه، کتاب اثبات الرجعه، کتاب التوحید و غیره. یک بار عبدالله بن طاهر او را از موطنش نیشابور اخراج کرد و بعد او را نزد خود طلبید و از کتابهایش تفتیش نمود تا به عقایدش پی برد. حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام چند بار بر او رحمت فرستاد. قبر فضل یک فرسخ بیرون شهر نیشابور است و بر سنگ مزارش نوشته شده که این بزرگوار راوی روایاتی از دو امام گرامی ابی الحسن علی بن موسی و ابی جعفر الثانی جواد الائمه علیهماالسلام است. او در سال دویست و شصت به لقا پروردگار نائل شد.(۱)

## کلمات حکمت آمیز

«الناس اخوان فمن کانت اخوته فی غیر ذات الله تعالی فانها تعود عداوه و ذلک قوله عزوجل: الأخلاء بعضهم لبعض عدو الا المتقین». انسانها با یکدیگر برادرند و هر کس بر غیر رضا و مسیر حقتعالی طرح برادری ریزد منجر به دشمنی خواهد شد و این از کلام خداوند تبارک و تعالی الهام گرفته شده که دوستان و برادران بعضی با بعضی دیگر دشمنند مگر آنهایی که اهل تقوی هستند. «موت الانسان بالذنوب اکثر من موته باالاجل و حیاته بالبر اکثر من حیاته بالعمر»

---

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۰۶.

ص : ۳۱

مرگ انسان به گناه بیشتر از مرگ به اجل است، زنـده بودن انسان به نیکی و کارهای خیر بیشتر از زنـده بودن به عمر است. «العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی شرکاء». عامل ظلم و یاور ظالم و کسی که راضی به ظلم است هر سه با هم شریک هستند. «لو سکت الجاهل مااختلف الناس» اگر نادان ساکت بمانـد هیچگاه مردم گرفتار اختلاف نمی شونـد. «من وعظ أخاه سـرا فقد زانه و من وعظه علانیه فقـد شانه» کسـی که برادر دینی خویش را در پنهانی نصـیحت کنـد و عیبش را بگویـد به او عزت و زینت بخشـیده و اگر در حضور جمع او را موعظه کند او را بی حرمتی و ضایع نموده است. «القصد الی الله بالقلوب ابلغ من اثبات الجوارح بالاعمال». با قلب روانتر و سـریعتر می توان به خـدا رسـید تا اعضاء و جوارح و اعمال. العفاف زینه الفقیر زینت فقر پاکدامنی است. الشـکر زینه الغنی زینت بی نیـازی شـکر است. الصبر زینه البلاـء زینت بلا صبر است. التواضع زینه الحسب زینت حسب و نسب تواضع است. الفصاحه زینه الکلاـم زینت کلاـم فصاحت است. الحفظ زینه الروایه زینت روایت حفظ آن است. خفض الجناح زینه العلم زینت علم فروتنی است. حسن الأـدب زینه العقـل زینت عقـل حسن ادب است. بسـط الوجه زینه الکرم زینت کرم گشـاده رویی است. ترک المن زینه المعروف زینت کار خیر کردن، ترک منت است.

ص : ۳۲

الخشوع زینه الصلوه زینت نماز خشوع است. «لو کانت السماوات و الارض رتقا علی عبد ثم اتقی الله تعالی لجعل منها مخرجا» اگر آسمانها و زمین بر روی بنده ای بسته شود می تواند توسط تقوی برای خویش گشایش ایجاد کند. «یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم» روز اجرای عدالت برای شخص ظالم سخت تر است بر روزی که بر مظلوم ستم روا داشته است. «اربع خصال تعین المرء علی العمل: الصحه و الغنی و العلم و التوفیق» چهار چیز انسان را در انجام کارها یاری می دهند، سلامتی، بی نیازی، علم و آگاهی و توفیق. «من امل فاجرا کان ادنی عقوبته الحرمان» کمترین چیزی که شخص در اثر امید داشتن به انسان فاجر و گنهکار نصیبش می شود حرمان و نرسیدن به آرزو است. «ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوا لها فاذا منعوها نزعها عنهم و حولها الی غیرهم» خداوند تبارک و تعالی بندگانی دارد که نعمتهایی را به آنها اختصاص داده و تا مادامی که اهل بذل و بخشش هستند نعمات از آن گرفته نمی شود ولی بمحض آنکه بخل ورزیده و به کسی انفاق نکردند از آنها گرفته می شود و به دیگران داده خواهد شد. «ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله تعالی: کثره الاستغفار، و لین الجانب و کثره الصدقه» . سه چیز است که انسان را به رضوان خداوند تبارک و تعالی می رساند: استغفار زیاد، خوش رویی و خوش برخوردی با مردم و زیاد صدقه دادن. «ثلاث من کن فیه لم یندم: ترک العجله و المشوره والتوکل علی الله عند العزم».

ص : ۳۳

سه چیز در هر کس باشد پشیمان نمی شود: ترک عجله، مشورت با اهلش و توکل بر پروردگار در هنگام انجام کارها. «من عمل علی غیر علم افسد اکثر مما یصلح» هر کس بدون آکاهی و آشنایی دست به کاری بزند فساد کارش بیشتر از صلاح کارش می باشد. «کیف یضیع من الله کافله، و کیف ینجو من الله طالبه» چگونه ممکن است کسی که خدا سرپرست اوست تباه شود. و چگونه ممکن است کسی که خدا در تعقیب اوست رهایی یابد. شخصی از امام علیه السلام تقاضا کرد او را در جمله ای کوتاه نصیحتی جامع فرماید، امام فرمود: «صن نفسک عن عار العاجله و نار الآجله» خود را از کارهایی که موجب ننگ در دنیا و عذاب در آخرت است حفظ کن. (احقاق الحق، ۴۳۹ – ۴۲۸) «من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله، و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس» کسی که گوش جان به سخنانی سپرد مثل آن است که او را بندگی کرده است پس اگر گوینده از خدا بگوید، بندگی خدا کرده و از زبان شیطان سخن گوید شنونده بندگی شیطان را نموده است. «المؤمن یحتاج الی توفیق من الله و واعظ من نفسه و قبول ممن ینصحه» مؤمن محتاج است به توفیقی از جانب پروردگار و واعظی برای خویشتن و قبول نصایح اهل نصیحت. (تحف العقول ص ۴۵۶)

## شهادت امام

ص : ۳۴

ذرقان رفیق صمیمی احمد بن ابی داود قاضی معتصم عباسی می گوید: روزی احمد از پیش معتصم برگشته بود با حالی بسیار خشمگین. پرسیدم چرا اینقدر عصبانی هستی؟ گفت از دست این سیاه چهره ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام. آرزو داشتم بیست سال پیش از این مرده بودم و امروز را نمی دیدم. گفتم مگر چه شده؟! گفت دزدی را پیش خلیفه آوردند که اعتراف به دزدی خود می کرد معتصم طریقه ی تطهیر و حد او را پرسید. بیشتر فقها، حاضر بودند دستور داد بقیه را نیز احضار کنند محمد بن علی علیه السلام را هم خواست، از ما پرسید حد دزد را چگونه باید جاری کرد «فقلت من الکرسوع» گفتم از مچ دست باید جدا کرد. پرسید: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف تا مچ می شود در آیه ی تیمم نیز می فرماید: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم» بسیاری از علما، در این نظریه با من موافقت کرده و تأیید نمودند، دسته ی دیگر از دانشمندان گفتند باید دست را از مرفق برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل. گفتند: به دلیل آیه ی وضوء «و ایدیکم الی المرافق» چون حد دست را خداوند در این آیه تا مرفق معین می کند. برخی نیز فتوی به قطع از شانه دادند و استدلال بر این کردند که دست شامل از انگشتان تا شانه می شود. در این هنگام خلیفه روی به محمد بن علی علیه السلام کرده گفت یا ابا جعفر شما چه می گویید درباره ی مسئله ی مورد بحث. فرمود علماء گفتار خود را گفتند مرا از نظر دادن معاف دار. گفت شما را به خدا سوگند می دهم نظریه ی خود را بگویید. حضرت جواد علیه السلام فرمود: اکنون که قسم دادی می گویم این حدود که اهل سنت و علمای حاضر تعیین کردند اشتباه و خطاست. درباره ی دزد

ص : ۳۵

باید انگشـتان او را بدون ابهام برید. پرسـید: دلیل شـما چیست؟ فرمود: «قال رسول الله صـلی الله علیه و اله و سـلم السـجود علی سبعه اعضـاء، الوجه و الیـدین و الرکبـتین و الرجلین فـاذا قطعت یـد من الکرسوع او المرفق لم یبق له یـد یسـجد علیهـا و قـال الله تعـالی ان المساجد لله» پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و اله و سـلم فرمود: سـجده بر هفت محل لازم است انجام شود. پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهـام پا، هر گاه دست را از مـچ یا مرفق جـدا کننـد دیگر دستی برای سـجده باقی نمی مانـد در صورتی که خداونـد در قرآن می فرمایـد: «ان المساجـد لله» مواضع سـجود اختصاص به خداوند دارد. «ما کان لله لم یقطع» هر چه برای خدا باشد بریده نمی شود. معتصم از این حکم شادمان شد و تصدیق کرد و دسـتور داد انگشـتان دزد را طبق نظریه ی حضـرت جواد علیه السلام بریدند. ذرقان می گوید: احمد بن ابی داود سـخت افسرده و ناراحت بود که چرا نظریه ی او رد شده از حسادت به خود می پیچید. سه روز پس از این جریان پیش معتصم رفت و گفت: ای خلیفه آمـده ام تو را نصـیحتی بکنم این انـدرز به شـکرانه ی محبتی است که به ما داری و می ترسم اگر نگویم کفران نعمت کرده باشم و به آتش جهنم بسوزم. پرسید آن نصیحت چیست؟ گفت: وقتی شما مجلسی از علمـاء و فقهـاء تشـکیل می دهیـد تـا امر مهمی از امـور دینی مطرح شـود، وزرا، امراء، صـاحب منصـبان لشـکری و کشـوری و خدمتکاران و دربانان حضور دارند مذاکرات این مجالس در خارج مطرح می شود اگر در چنین مجلسی شما رأی فقهاء را رد کنید و

ص : ۳۶

گفته ی محمد بن علی علیه السلام را قبول نمایید کم کم موجب می شود که مردم به او توجه کنند و از بنی عباس منصرف شوند، خلافت را از تو گرفته و به او تحویل دهند با اینکه عده ای از مردم هم اکنون به امامت او اعتراف دارند. معتصم چنان تحت تأثیر حرفهای او قرار گرفت که احمد بن ابی داود را دعا کرد گفت: «جزاک الله عن نصیحتک خیرا» روز چهارم دستور داد مقدمات مسموم کردن و کشتن امام علیه السلام را آماده سازند.(۱) محدث قمی رضوان الله تعالی علیه می فرماید مشهور آن است که همسر امام علیه السلام دختر مأمون لعنهالله علیهما به تحریک برادر مأمون یعنی معتصم عباسی آن بزرگوار را مسموم کرد. معتصم زهری برای ام الفضل فرستاد که داخل طعام و خوراک حضرت کند، ام الفضل انگور رازقی را زهر آلوده کرد و برای امام علیه السلام آورد و امام به محض تناول اثر زهر را در بدن خویش مشاهده کردند. امام علیه السلام فرمود سزای عملت را خواهی دید قسم به خدا به بلایی مبتلا خواهی شد که مرهم پذیر نباشد.

---

۱- بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۰.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

